

شرح حدیث شریف معراج

درس گفتارهایی از:

استاد تاج آبادی

جلسه هشتم (۱۴۰۱/۸/۲۵)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح فراز سوم حدیث

خداوند متعال در ادامه حدیث معراج خطاب به پیامبر گرامی اسلام فرمودند:

«يَا أَحْمَدُ! إِنَّ أَحَبَّتَ أَنْ تَكُونَ أَوْرَعَ النَّاسِ، فَارْزُقْ فِي الدُّنْيَا وَارْعَبْ فِي الْآخِرَةِ.»

در ادامه حدیث به کلمه «ورع» می‌رسیم و آن را از منظر آیات و روایات بررسی می‌کنیم. فعلا به دو مفهوم «زهد» و «رغبت به آخرت» می‌پردازیم که زمینه ساز «اورع الناس» شدن است.

بررسی مفهوم "زهد"

راغب اصفهانی^۱ می‌گوید: «الزَّهِيْدُ: الشَّيْءُ الْقَلِيْلُ» «زهد» مال کم است. برخی مال حقیر گفته‌اند که خیلی تفاوت ندارد.

«وَالزَّاهِدُ فِي الشَّيْءِ: الرَّاعِبُ عَنْهُ وَالرَّاضِي مِنْهُ بِالزَّهِيْدِ، أَيِ الْقَلِيْلِ.» و زاهد در یک چیزی، کسی است که اولاً نسبت به آن بی‌میل است و ثانیاً به کم آن راضی است.

گویا در تعریف مرحوم راغب دو جزء و رکن وجود دارد؛ بی‌رغبتی و کم‌برخورداری.

ایشان برای این معنا به آیه شریفه در سوره یوسف استناد می‌کنند: «وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»^۲. آن کاروانی که حضرت یوسف را پیدا کرد و به برادران پولی دادند و یوسف را در مصر فروختند به کم رضایت دادند و با یک ثمن قلیلی یوسف را به عزیز مصر فروختند. در واقع دنبال پول نبودند و می‌ترسیدند که از ایشان سوال شود که این شخص را از کجا آوردید و لذا به پول کمی رضایت دادند.

در لسان عرب هم با اندکی تفاوت همین مطلب آمده است: «الزُّهْدُ: ضِدُّ الرِّغْبَةِ» زهد ضد رغبت است و زاهد کسی است که رغبت ندارد. «الزَّهِيْدُ: الْحَقِيْرُ.»

^۱ مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۳۸۴.

^۲ یوسف: ۲۰.

در روایت هم آمده است: «أَفْضَلُ النَّاسِ مُؤْمِنٌ مُزْهِدٌ»^۳ افضل مردم آن مومنی است که قلیل المال است.

ایشان در تعریف خود فقط بی رغبتی را در معنای زهد آوردند و لازمه این بی رغبتی و عدم تمایل رضایت به قلیل است ولی مرحوم راغب این را در معنا آورده اند که خیلی فرق نمی کند. پس بی رغبتی به همراه رضایت به اندک و قلیل معنای زهد است.

انواع زهد

این بی رغبتی و رضایت به اندک و قلیل گاهی منشأ و علت طبیعی دارد که به زهد طبیعی معروف است و گاهی منشأ و پشتوانه فکری و اندیشه ای دارد که به آن زهد فکری می شود گفت. در این صورت دو نوع زهد داریم؛

۱. زهد برآمده از طبع

۲. زهد برآمده از تفکر و بینش.

زهد طبیعی

بعضی از افراد که زیاد هم نیستند ذاتاً راضی به قلیل هستند و به دنیا رغبتی ندارند در حالی که اندیشه ای پشت آن نیست. یا حوادث ناگواری برای ایشان پیش می آید مثلاً عزیزی را از دست می دهند و یا حادثه تلخی برای ایشان اتفاق می افتد و از آن به بعد نسبت به خورد و خوراک و لباس بی رغبت می شوند.

این ارزش سلوکی و معنوی ندارد، ارزش آن این است که آلودگی انسان را به دنیا و گناهان کم می کند که البته این هم خیلی مهم است؛ چراکه هرچه بی رغبتی به دنیا بیشتر شد لغزش های انسان کمتر می شود.

زهد فکری

اما زهدی هم وجود دارد که معلول یک اندیشه و فکر است. این زهدی است که در دین و قرآن و روایات مورد سفارش واقع شده است و بر یک اندیشه متعالی مبتنی است. این [زهد] خود یک ابعادی دارد:

۱- مرتبه ترجیح لذات اخروی

گاهی انسان و مومن چون به جهان دیگر اعتقاد دارد و باور دارد که لذات و نعمات پایدار و ابدی وجود دارد و از آن طرف عذاب های دائمی وجود دارد و او دوست دارد که به آن لذات برسد و از عذاب ها نجات پیدا

^۳ لسان العرب، ج ۳، ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

کند لذا زهد در دنیا را پیشه می کند. این مبتنی بر یک اندیشه و باور است که غیر از این دنیا و لذات دنیوی یک لذات دیگری هم هست. همین لذات دنیوی را که انسان در دنیا می تواند کسب کند ترک می کند تا به بهتر از آن برسد این یک نوع و مرتبه از بی رغبتی و است و با تسامح می توان گفت که مصداق بی رغبتی است.

۲- مرتبه ترجیح کمالات

گاهی آن اندیشه متعالی برتر از رسیدن به بهشت و نجات از جهنم است و انسان دنبال یکسری فضائل و کمالات اخلاقی و معنوی است لذا زهد می ورزد که به آن فضائل برسد.

۳- مرتبه ترجیح ولایت

گاهی هم زهد انسان به خاطر خداست و چون او را به قرب حقتعالی و به مقام ولایت الله و اسماء و صفات الهی می رساند به دنیا بی رغبتی دارد. این هم یک مرتبه از زهد فکری است. این مرتبه حقیقتاً مصداق زهد است؛ چرا که در دو مرتبه قبلی انسان خود را مجبور و مضطر می داند و برای نعماتی که می خواهد و یا فضائلی که می خواهد برسد به زهد می پردازد. در آن دو مرتبه رفتار انسان یک نوع معامله با خداست. گویا اگر هردو لذت برای انسان ممکن بود هردو را می خواست و از دنیا چشم پوشی نمی کرد. یا اگر کرامت نفسانی با همین لذات دنیوی میسر بود هر دو را طلب می کرد. اما در قسم سوم این گونه نیست و انسان به یک بی رغبتی مطلق می رسد. و اصولاً چنین فردی آلودگی های دنیوی و تعلقات را یک نوع ظلمت و عذاب می بیند. البته در این قسم سوم تا زمانی که قرب به اسماء و صفات برای او موضوعیت دارد در وسط راه است.

حقیقت زهد در روایات

با مولفه های روشن تر و شاخصه های واضح تر معنی زهد در روایات را بررسی کنیم:

(۱) ترک غم و شادی نسبت به امور دنیوی

در حکمت ۴۳۹ امیر المومنین علی علیه السلام می فرمایند: «الزُّهُدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ» زهد در دو کلمه از قرآن است و این دو کلمه تعریف زهد است:

«قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۴ زهد یعنی این که اگر چیزی از لذات دنیوی از دست انسان رفت، دچار تاسف و ناراحتی نشود و غم دل او را نگیرد. اگر هم چیزی از امورات دنیوی به انسان رسید دچار فرح و شادی مفرط و غفلت‌زا نشود.

«وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرْفَيْهِ»^۵ اگر کسی بر آن چه از دست او رفته متاسف نشود و بر چیزی که در آینده به او می‌رسد خوشحال نشود زهد کامل را دارد و به همه اطراف زهد و زهد حقیقی رسیده است.

۲) اعتماد و امید به خداوند

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام که روایت بلندی است ولی بخش مورد نیاز را اینجا ذکر می‌کنیم: «بَلِ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَا تَكُونَ بِمَا فِي يَدِكَ أَوْتَقَّ مِنْكَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۶

زهد یک حالت قلبی است و حالت روانی و فکری است. اگر روح و روان و دل و ذهن انسان این گونه بود که به آن چه دست خداست و از خدا می‌رسد، اطمینان و آرامش بیشتری از آنچه در دست مردم است، داشته باشد به زهد رسیده است.

وقتی گرفتاری پیش می‌آید اگر تمام وثوق انسان به این باشد که خدا این را حل می‌کند تا اینکه خیال کند زید و عمرو می‌توانند حل کنند به زهد رسیده است.

اما اگر زیانا گفت که خداست که حل می‌کند و خداست که باید راضی باشد و خداست که امضا می‌کند اما در دل این را نگوید و اضطراب داشته باشد و روح او در جزر و مد باشد که آن فرد می‌آید یا نمی‌آید، امضا می‌کند یا نه این دیگر معلوم می‌شود که به زهد نرسیده است.

این همان ریشه توکل است که گفته شد ریشه توکل ثقه به خداوند متعال است.

۳) ترک شک و شرک

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ» هر دلی که در آن شک و شرک باشد سقوط می‌کند و بالا نمی‌رود و آن دل پیش خدا نمی‌رود و به او متصل نمی‌شود.

^۴ حدید: ۲۳

^۵ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۵۳ و ۵۵۴.

^۶ کافی، ج ۵، ص ۷۱، ح ۲.

شود. مصادیق شرک و شک هم به دنیا و شیطان بر می گردد. معلوم است که از راه خداوند و ملائکه در دل انسان شک و شرک وارد نمی شود. منشأ شک دنیا است لذا در دنیا شرک است ولی در عوالم بالاتر از دنیا (عالم ذر، مثال ملکوت و جبروت، برزخ و قیامت، شرک و شک وجود ندارد. در اثر تعلق و وابستگی به دنیا شک و شرک به وجود می آید. « وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ. »^۷ اهل زهد، زهد می ورزند تا دل ایشان برای آخرت آزاد و رها بشود.

۴) ترک تعلقات دنیوی

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند: « إِذَا تَخَلَّى الْمُؤْمِنُ مِنَ الدُّنْيَا سَمًا وَ وَجَدَ حَلَاوَةَ حُبِّ اللَّهِ » موقعی که مومن از دنیا خالی شد و کنده شد آسمانی می شود تازه شیرینی و لذت حبّ به خدا را می چشد.

پس تا زمانی که تعلق و وابستگی و محبت دنیا هست انسان نه می تواند لذت و حلاوة محبت خودش به خدا و نه لذت و حلاوة خدا به خودش را بچشد.

البته آخرت در این روایت به معنی عالم کشف حقایق است نه بهشت و جهنم تا مراد مرتبه بالای زهد باشد نه مرتبه معامله و زهد تسامحی. اصولاً اهل سنت غیر ناصبی در این مرتبه هستند و قرب و شهود و این ها ارمغان حضرات معصومین است.

وقتی مومن از دنیا کنده می شود و آسمانی می شود و لذت محبت خدا را می چشد، این لذت در نگاه و رفتار و حرکات و زندگی او اثر می گذارد؛ کسی که حلاوت محبت خدا را بچشد مانند دیگران نگاه نمی کند و مثل دیگران راه نمی رود و مانند دیگران نمی خورد و مانند دیگران حرف نمی زند همه چیز او تفاوت می کند و به قول مولوی همه چیز او بوی عشق می دهد؛ ردّ پای او، حرف زدن، شنیدن و نگاه کردن او ... بوی عشق می دهد. اساساً نمی شود انسان محبت الهی را بچشد و این هیچ نمودی در جسم و رفتار و حرکت او نداشته باشد و چون بازتاب پیدا می کند عموم مردم او را غیر متعارف می بینند و او را دیوانه می پندارند چراکه مانند خودشان نیست و مردم هرکه را مثل خودشان نباشد دیوانه می دانند.

^۷ کافی، ج ۲، ص ۱۶، ح ۵.

لذا می فرماید: « وَ كَانَ عِنْدَ أَهْلِ الدُّنْيَا كَأَنَّهُ قَدْ خُوِلَطَ وَ إِنَّمَا خَالَطَ الْقَوْمَ حَلَاوَةً حُبِّ اللَّهِ فَلَمْ يَشْتَغِلُوا بِغَيْرِهِ. » مردم ایشان را دیوانه می پندارند. بله ایشان بر اثر حبّ الله «قد خولط» شده اند نه اینکه به خاطر اختلالات مغزی باشد.

حبّ دنیا یک رفتاری تولید می کند و حبّ الله رفتار دیگری در انسان ایجاد می کند نه تنها رفتار بلکه حسّ و حال و نگاه و همه چیز را تغییر می دهد.

مردم چون اکثر قریب به اتفاق غرق در دنیا هستند هرکس مثل ایشان نباشد دیوانه می دانند و جالب است که دیوانگان هم دیگران را دیوانه می دانند چون مانند خودشان نیستند. این افراد به خاطر حبّ الله اشتغال به غیر ندارند وقتی محبت خدا آمد انسان به طور طبیعی اشتغال به غیر پیدا نمی کند.

روایت مفصل است و ما بخشی را نیاوردیم، در انتهای روایت می فرماید: «إِنَّ الْقَلْبَ إِذَا صَفَا صَافَتْ بِهِ الْأَرْضُ حَتَّى يَسْمُوَ.»^۸ قلب وقتی صفا پیدا کرد و متعالی شد زمین برای او تنگ خواهد بود تا اینکه آسمانی شود.

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ»^۹ همین معنا را می رساند. انسان وقتی مومن شد، مومن حقیقی کسی است که قلب او پر از محبت خداست.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^{۱۰} وقتی حبّ، قلب مومن را فرا گرفت به همه چیز بی رغبت می شود و همه جا برای او زندان است.

«الْمُؤْمِنُ غَرِيبٌ»^{۱۱} پیش خانواده و اقوام خود غریب است. اما اگر پیش کسی مثل خودش باشد و عاشقی مانند خود پیدا کند دیگر غریب نیست.

«الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» یعنی این که حتی پیش خانواده هم غریب است. نشانه این که انسان بفهمد چقدر ایمان دارد، این است که ببیند چقدر دنیا برای او زندان است اصلا دنیا برای او زندان است یا خیر؟ اگر این گونه بود بداند که مومن است.

^۸ کافی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۰.

^۹ همان، ص ۲۵۰، ح ۷.

^{۱۰} بقره: ۱۶۵.

^{۱۱} کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، ح ۲.

۵) ترک موانع میان انسان و خداوند

روایت آخر در این باب این است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «الزُّهُدُ مِفْتَاحُ بَابِ الْآخِرَةِ وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ النَّارِ» زهد همه آخرت نیست بلکه کلید آن است.

اگر انسان می خواهد وارد آخرت و مراتب آن بشود و به مراتب قرب به خداوند و ... برسد، کلید آن زهد است. باعث برائت از آتش می شود.

این زهد چیست؟ «وَهُوَ تَرْكُ كُلِّ شَيْءٍ يَشْغُلُكَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى»

هر چیزی که انسان را از خدا باز می دارد ترک کند؛ هر عمل و فعل و سخن و نشست و برخاست و خنده و گریه و هر اخم و تایید و تکذیبی که شاغل و مانع میان انسان خدا باشد ترک شود.

زهد این است ولی نه هر ترک کردنی زهد است بلکه با یک نشانه هایی و با یک شاخصه هایی این ترک، زهد است. ترک هر شاغلی

« مِنْ غَيْرِ تَأْسُفٍ عَلَى فَوْتِهَا »

اگر چیزی فوت شد تاسف نخورد. این بخش ناظر به همان آیه شریفه سوره حدید است: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

« وَ لَا اِعْجَابٍ فِي تَرْكِهَا »

نشانه دیگر این که اگر ترک کرد فکر نکند کار بزرگی کرده و دچار اعجاب نشود.

« وَ لَا اِنْتِظَارِ فَرَجٍ مِنْهَا »

زهد یعنی از غیر خدا انتظار فرج نداشته باشد.

« وَ لَا طَلَبِ مَحْمَدَةٍ عَلَيْهَا »

و دنبال این که حمد و ستایش شود نباشد اگر کسی دنبال این باشد زهد ندارد.

« وَ لَا غَرَضٍ لَهَا »

هیچ غرض و هدفی جز خداوند نداشته باشد.

« ... وَ الزَّاهِدُ الَّذِي يَخْتَارُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا »

آخرت را بر دنیا ترجیح می دهد. برخلاف برخی از افراد که حیات دنیای خود را بر حیات واقعی ترجیح می دهند: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ»^{۱۲}

^{۱۲} ابراهیم: ۳.

«وَالذُّلُّ عَلَى الْعِزِّ»

گمنامی و ناشناسی را بر محبوبیت و معروفیت ترجیح می دهد. گاهی شهرت به سراغ انسان می آید کاری نمی شود کرد ولی گاهی خود انسان دنبال این است و دوست دارد که مشهور شود. این خلاف زهد است.

«... وَ الْجُهْدَ عَلَى الرَّاحَةِ»

زاهد کسی است که سختی و تلاش و کوشش را بر راحتی و بیکار نشستن ترجیح می دهد.

«وَالْجُوعَ عَلَى الشَّبَعِ وَ عَافِيَةَ الْأَجْلِ عَلَى الْمِخْنَةِ الْعَاجِلِ»

عافیت در آینده را بر سختی زود گذر ترجیح می دهد.

«وَالذُّكْرَ عَلَى الْغَفْلَةِ وَ تَكُونَ نَفْسُهُ فِي الدُّنْيَا وَ قَلْبُهُ فِي الْآخِرَةِ»

این روایت در این فقره از زهد اصطلاحی بیرون آمد و اوج گرفته است.

زاهد کسی است که خودش در دنیا است قلب او در آخرت است. هرگز حدیث حاضر غایب شنیده ای من در میان خلق و دلم جای دیگر است.

اصولا در مراتب عرفانی ورود به مقام و ترک مقام توبه و ترک توبه یا صبر و ترک صبر این ترک یعنی انسان صبر خود را نبیند.

دو رکن زهد

مجموع این روایات ما را به چند نکته در حقیقت زهد می رساند:

۱. رکن اول این که جان و حقیقت زهد همان بی رغبتی به دنیا است که امری قلبی و روحی است و یک عمل

فیزیکی نیست. اینطور نیست که کسی این کارها را بکند حتما زاهد باشد.

خیلی ها گناه نمی کنند ولی بی رغبت به آن نیستند اما افرادی هستند که نسبت به گناه کراهت پیدا کرده اند این ها بی رغبت و زاهد هستند.

«حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ»^{۱۳} کفر و فسوق و ...

مکروه او می شود، زهد این گونه است.

^{۱۳} حجرات: ۷.

بی رغبتی در عین فعال بودن و جهد و را بر راحتی ترجیح دادن زهد است. این است که مانند امیر المومنین باغ مردم را اجاره می کند و بیل می زند و آباد می کند و پول آن را به فقرای کوفه انفاق می کند. زهد این نیست که دنیا را رها کند. مولوی می گوید:

معرفت آن کشت را روییدن است

زهد اندر کاشتن کوشیدن است

لازمه زهد معرفت است و این معرفت زهد را بارور می کند.

معرفت محصول زهد سالف است

جان شرع و جان تقوا عارف است

خود زهد هم معرفت می آورد.

گفته شد که دو نوع بی رغبتی وجود دارد. پس آن که علاقه دارد و ترک می کند از کسی که زهد طبعی دارد و به تعبیر روانشناسان سیم کشی او به گونه ایست که دوست ندارد، بهتر است. این بی رغبتی که محصول معرفت و سیر و سلوک و کوشش است معنای زهد است. و این در قدم اول هم حاصل نمی شود بلکه باید انسان آنقدر مخالفت با نفس کند و مدام ترک کند تا لذت و محبت و معرفت بیاید. آن که آمد این بی میلی سرعت می گیرد.

این زهد در اثر زحمت و کوشش به دست آمده است. و آن زهد در این مرحله طبعی و با ارزش است. ۲. رکن دوم که از روایات به دست می آید وثوق قلبی است. که فرمود به آنچه نزد خداست نسبت به آنچه دست مردم است وثوقش بیشتر باشد. و این که در از دست دادن نعمت ها تاسف نخورد و آن جایی هم که به او میرسد باعث شادی مفرط او نشود. انتظار فرج از نعمت ها نداشته باشد و هر چیزی شاغل عن الله باشد را ترک کند.

حاصل این روایات این مطالب بود و لذا از مجموع روایات استفاده می شود که زهد هم دارای مراتب است. در تعریف زهد به برخی از مراتب اشاره شد و از این روایات هم قابل استفاده است که زهد تابع معرفت است و اگر کسی معرفت او در حد برتری نعمت های بهشتی نسبت به دنیوی و عذاب های اخروی بود و بر اثر این معرفت زهد ورزید او در این رتبه از زهد است. اگر کسی معرفت را پیدا کرد و یقین حقیقی قلبی داشت که فوق بهشت و جهنم لذات دیگری است و رضوان الله و معرفت و ولایت الهی وجود دارد چنین زهدی متعالی می شود.

در روایات داریم که علم حقیقی آن است که زهد بیاورد. و لذا اگر علمی زهد نیاورد بداند که علم او علم نیست.

از پیامبر گرامی اسلام وارد شده است که: «مَنْ أَزْدَادَ فِي الْعِلْمِ رُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا»^{۱۴} اگر کسی علم او زیاد شد علم دینی و توحیدی او زیاد شد ولی زهد او افزوده نشد این علم جز بعد و دوری از خداوند متعال بر او نمی افزاید. پس کسی که عالم است و زهد ندارد از خدا دورتر است از کسی که عامی است و زهد ندارد.

معنای "رغبت به آخرت"

در ادامه [حدیث شریف معراج] فرمود:

"وَأَرْغَبُ فِي الْآخِرَةِ."

اگر می خواهی «اورع الناس» باشی، «فازهد فی الدنيا و ارغب فی الآخرة». دو چیز انسان را به اورع الناس شدن می رساند: یک زهد و دیگر رغبت در آخرت است.

این نشان می دهد که بین زهد و رغبت در آخرت تلازم دائمی و ضروری نیست؛ چراکه اگر تلازم دائمی بود معنا نداشت بگوید یکی زهد است و دیگری رغبت در آخرت بلکه همان اولی یعنی «فازهد» کافی بود.

معلوم می شود که می شود زهد باشد ولی رغبت به آخرت هم نباشد که همان زهد طبعی یا زهدی که مرتبه پایین آن و برای رسیدن به بهشت است مراد باشد.

مرحوم راغب در تفسیر رغبت می فرمایند: «السَّعَةُ فِي الشَّيْءِ. يُقَالُ: رَغِبَ الشَّيْءُ: اتَّسَعَ، وَ حَوْضٌ رَغِيبٌ»^{۱۵} ای وسیع.

رغبت یعنی وسعت پیدا کردن و هنگامی که در اموری به کار می رود به معنای وسعت در طلب و خواستن است که مرادف حرص می شود چرا که حرص به معنی افراط در خواستن است.

پس معنی «در آخرت رغبت کن» این است که افراط در طلب و حرص در آن پیدا کن!

^{۱۴} بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۷، ح ۴۷.

^{۱۵} مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۳۵۸.

رغبت در قرآن

آنقدر که ما تامل کردیم آیاتی که سخن از رغبت به آخرت باشد و این عنوان باشد نیافتیم. درباره خداوند متعال داریم که «يَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا»^{۱۶} ما را در حالی که هم از ما می ترسند و هم رغبت دارند می خوانند؛ رغبت به لطف ما دارند و از عذاب ما می ترسند که در واقع ترس از دوری ما است.

همچنین باز درباره خداوند اصطلاح رغبت بکار رفته است: «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ»^{۱۷} که در سوره قلم آمده است و یعنی ما به سوی پروردگاران راغب هستیم.

اما آیاتی وجود دارد که مساله رغبت در آخرت و به نوعی زهد را معنا می کند.

۱- آیه ۱۸ و ۱۹ سوره اسراء

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»

هرکس اراده کند عاجله و دنیا و لذات آن را ما به او می دهیم نه آن قدر که خودش می خواهد بلکه اندازه ای که ما بخواهیم و به هر کس که بخواهیم.

یعنی اگر صد نفر دنیا طلب شدند و حد اعلائی دنیا و لذات را طلب کردند «ما نشاء» را به آن ها می دهیم یعنی قدری که ما بخواهیم. و ضمناً به همه صد نفر هم نمی دهیم بلکه به کسانی که اراده کنیم می دهیم و ممکن است ۵۰ نفر دنیا را بدهیم و ۵۰ نفر به این دنیا هم نرسند و از آخرت هم که محروم شدند و به آن ۵۰ نفر هم همه آن چیزی که می خواهند، داده نمی شود. مثال آن بسیار است؛ دو برادر یک شغل واحد و سرمایه واحد شروع می کنند یکی کارش می گیرد. یا دو امام جماعت یکی نماز شلوغی دارد و دیگری خیر.

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»

اما کسانی که آخرت را می خواهند و سعی شایسته آخرت می کنند (سعیها مفعول مطلق است) اگر آخرت را می خواهد باید سعی و کوشش او متناسب با آخرت باشد نه این که با یک تلاش معمولی بخواهد که به آخرت برسد.

^{۱۶} انبیاء: ۹۰.

^{۱۷} قلم: ۳۲.

دیگر نمی گوید به بعضی می دهیم و به اندازه ای که می خواهیم بلکه می فرماید سعی ایشان مشکور خواهد بود یعنی چند برابر سعی ایشان داده می شود. کسی که می خواهد به معرفت الله برسد باید سعی شایسته داشته باشد نه اینکه تا چند گناه ترک کرد و چند نماز مستحبی خواند بگوید خدایا کجاست قرب و توجه و اشراقاتی که به اولیاء خود داده ای و چرا امام زمان از ما سراغ نمی گیرد! سعی باید متناسب باشد. این آیه شریفه در سوره اسراء می فرماید که انسان ها دو دسته اند؛ یا آخرت برای ایشان هدف و اصل است و یا دنیا هدف ایشان است. «فارغب فی الآخرة» یعنی آخرت برای انسان باید اصل و هدف باشد.

۲- آیه ۷۷ قصصی

روشن تر از این آیه شریفه آیه ۷۷ سوره قصص است:

«وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»

خطاب به پیامبر گرامی اسلام است. از عمر و سلامت و پول و علم و هر آنچه از دنیا به انسان داده است باید آخرت را بسازد و آن ها را وسیله و مقدمه آخرت خود قرار بدهد.

"وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا" دو جور معنا شده است؛ برخی از علمای اخلاق می فرمایند که دنیا را به طور کلی ترک نکند و بهره ای از دنیا باید داشته باشد و رmq و توانی برای او باشد.

عده ای مثل مرحوم علامه می فرمایند معنایش این نیست بلکه "لا تنس" یعنی "لا تبق". به معنای این است که نصیب خود را باقی نگذار و از آن استفاده کن؛ یعنی مومن بهره خود را از دنیا ببرد. بهره اش از دنیا چیست؟ عمل صالحی که انجام می دهد.

«تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^{۱۸} نصیب انسان مومن از دنیا خوردن و خوابیدن و ... نیست، عمل صالح

نصیب او ست. هر چه از دنیا هست نصیب او نیست دشمن و آفت و ضرر انسان می شود.

در سوره جمعه هم می فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»^{۱۹} مقام معظم رهبری می فرمایند که این ذکر غایت ابتغا است. یعنی بعد از فراغت از جمعه دنبال کسب کار بروید ولی نباید انسان به کسبی مشغول شود که از خداوند و عمل صالح و بندگی غافل شود.

^{۱۸} بقره: ۱۹۷.

^{۱۹} جمعه: ۱۰.

رغبت به آخرت به این نیست که برود نماز بخواند بلکه یعنی هر فرصت و لحظه ای را به امر اخروی و توشه و عمل صالح تبدیل کند.

در روایت داریم که: «إِنَّ لِلدُّنْيَا أُنْبَاءً وَ لِلْآخِرَةِ أُنْبَاءً فَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الْآخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُنْبَاءِ الدُّنْيَا»^{۲۰}

این معنای «و ارغب فی الآخرة» است. زهد امر قلبی بود و امر به رغبت یعنی از هر فرصتی برای رسیدن به آخرت استفاده کند. در حقیقت رغبت در آخرت مکمل زهد است و دو شاخصه دارد:

یکی اینکه انسان هر فرصتی را به امر اخروی تبدیل کند. دیگری اینکه از مرگ نهراسد و نترسد.

اگر کسی آخرت را بخواهد باید بداند که مرگ دالان آخرت و ورودی آن است و انسان نباید از آن بترسد.

در قرآن خطاب به یهود می فرماید که اگر شما فکر می کنید که اهل آخرت هستید نباید بترسید و باید آرزوی مرگ کنید. نشانه رغبت در آخرت این است که انسان از مرگ کراهت نداشته باشد.

^{۲۰} بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۸.